در تاريخ ۱۵ آذر ۱۳۸۴
مفاهيم

جلسه 32

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين
بحث مفهوم وصف تمام شد؛ منتهي در كلمات مرحوم محقق اصفهاني اعلي الله مقامه الشريف دليل ديگري براي ثبوت مفهوم در جملات وصفيه بيان شده است و در حقيقت ديگري از لغويت است. خود مرحوم اصفهاني بعد از ذكر اين دليل، درآن مناقشه مي‌كنند؛ امام رضوان الله تعالي عليه نيز در كتاب «مناهج» مناقشه ديگري بر اين دليل وارد مي‌كنند. اين را به عهده خود آقايان مي‌گذاريم كه هم به كلام مرحوم اصفهاني مراجعه كنند و هم به فرمايش امام در كتاب «مناهج».

مفهوم غايت

سومين بحث باب مفاهيم، بحث مفهوم غايت است. همان‌گونه كه در «كفايه» ملاحظه فرموده‌ايد، دو بحث بين اصوليين وجود دارد كه يكي از آنها چندان به بحث مفهوم مرتبط نيست و آن عبارت است از اين كه آيا غايت داخل در مغيي است؟ اگر مولا گفت «أكرم زيداً تا ساعت ده»، آيا خود ساعت ده كه عنوان غايت دارد، در مغيا داخل است و همان حكمي كه مغيا دارد، شامل غايت نيز مي‌شود؟. اگر گفتيم غايت داخل در مغياست، زيد در ساعت ده نيز وجوب اكرام دارد.

اقوالي در ميان اصوليين وجود دارد؛ برخي قائل شدند به اين كه غايت مطلقا داخل در مغياست؛ در مقابل برخي ديگر مي‌گويند مطلقا داخل نيست؛ قول سوم اين است كه اگر غايت از جنس مغيا باشد، داخل است اما اگر از جنس مغيا نباشد، خارج است؛ به عنوان مثال، اگر متكلم گفت «**صمت النهار الي الليل**» ، چون «ليل» از جنس مغياست، داخل در حكم آن مي‌شود؛ اما در «**كلّ شيء لک حلال حتي تعرف أنّه حرام**» ، خارج از مغيّاست؛ چرا كه غايت حكمي متضاد با مغياست و بين احكام خمسه تضاد وجود دارد؛ لذا، در اين موارد، غايت خارج از حكم مغياست. قول چهارم نيز تفصيل بين مدخول «الي» و «حتي» است؛ مبني بر آن كه غايت مدخول «الي» داخل در مغيا نيست، اما غايت مدخول «حتي» داخل در مغياست. اگر مولا گفت «كل السمک حتي رأسها» ــ(كه به صورت مجرور بايد خوانده شود)ــ داخل در مغياست. اين چهار قول بين اصوليين گذشته، اما محققين از اصوليين متأخر هيچ كدام از اين اقوال اربعه را قبول ندارند. ابتدا نظريه مرحوم آخوند را عرض مي‌كنيم تا تحقيق در مطلب.

نظر مرحوم آخوند

مرحوم آخوند ــ در «كفايه» به صورت كلي ــ از كساني هستند كه غايت را داخل در مغيا نمي‌دانند؛ و به صورت مطلق مي‌فرمايند غايت داخل در مغيا نيست. دليل ايشان آن است كه غايت يک شيء، حدّ براي آن است و حدّ شيء خارج از آن شيء است. به عبارت ديگر، حد شيء در هر موردي حقيقت و واقعيتي است كه مرز بين آن شيء و ساير اشياء مي‌باشد. به همين

دليل، در همه موارد غايت خارج از مغياست.

اشكال دليل مرحوم آخوند

دليل مرحوم آخوند مورد مناقشه اكثر اصوليين بعد از ايشان قرار گرفته است؛ اشكال مهمي كه بر ايشان وارد است، اين است كه حد بر چند نوع است؛ يک حدّ به اصطلاح فلسفي داريم، يک حدّ به اصطلاح منطقي و يک حدّ به اصطلاح عرفي داريم. هنگامي كه در فلسفه مي‌گويند «حدّ الشيء» منظور ماهيت است و معنايش اين است كه بگوييم آن چيزي است كه خارج از شيء است.

بيان مرحوم اصفهاني

مرحوم محقق اصفهاني در حاشيه كفايه مي‌فرمايند: هنگامي كه مي‌گوييم مبدأ و منتهاي شيء، دو معنا در آن تصوير دارد؛ يک معنا اين است كه مبدأ و منتها را به معناي اول و آخر شيء معنا كنيم و روشن است كه اين مبدأ و منتها داخل شيء است و خارج از شيء نيست؛ اما يک معناي دومي هم وجود دارد، مبدأ يعني «**ما يبتدأ من عنده**» و منتها يعني «**ما ينتهي عنده الشيء**» ؛ مانند آن كه بگوييم مبدأ حركت ما قم است و منتهاي حركت، تهران است؛ در اين صورت، مبدأ و منتها به طور حتم از خود شيء خارج است. مرحوم اصفهاني قدس سره كلام مرحوم آخوند در «كفايه» را بر حدّ فلسفي حمل كرده‌اند و اين گونه اشكال مي‌كنند كه اگر مقصود، حدّ فلسفي و مراد از مبدأ و منتها، همان اول و آخر شيء باشد، مسلماً داخل در خود شيء است و خارج از آن نمي‌باشد.

و مي‌فرمايند: كلام در اين است كه مدخول «إلي» و «حتي» در باب غايت، آيا به معناي اول است يا به معناي دوم؟ و بعد در ادامه فرموده‌اند: «**وكون الحدّ المصطلح خارجاً عن حقيقة الشيء لايقتضي أن يكون مدخولهما حدّاً إصطلاحياً**» ، اين كه در فلسفه حد خارج از حقيقت شيء است، اقتضا نمي‌كند كه بگوييم مدخول «حتي و إلي» همان حد اصطلاحي است.

توضيح حد فلسفي

در منطق هنگامي كه مي‌خواهند انسان را معنا كنند، مي‌گويند: حدّ انسان آن چيزي است كه انسان واجد آن است و آن چيزي است كه انسان فاقد آن هم است؛ يعني هنگامي كه مي گوييم «**الانسان حيوانٌ ناطق**» يعني **ليس ببقر، ليس بحجر** ؛ تمام اينها براي انسان مي شود حدّ انسان. اما بعضي مواقع، در بعضي از كتاب‌هاي فلسفي، وقتي مي خواهند معناي ساده‌اي براي حدّ ذكر كنند مي‌گويند: اگر اطراف كاغذي را برش زنيد، كاغذي كه جدا مي‌شود، آن چه كه هست و آنچه را كه ديگر نيست، اين مرز بين خودش و ديگران را تعبير مي‌كنند به «حدّ شيء».

اما در فلسفه مي‌گويند: حدّ عبارت است از يک امر عدمي. حتي مرحوم ملا صدرا اين تعبير را در «اسفار» نيز بيان مي‌كنند؛ اين كه مي‌گوييم «**انسان ليس ببقرٍ، ليس بغنمٍ، ليس بحجر، ليس بماء**» ، مي‌شود حدّ الانسان. حدّ در باب فلسفه با حدّ در باب منطق، فرق دارد؛ در اصطلاح معقول، حدّ مرزي است كه چيزهاي ديگر فاقد آن هستند. اما نكته مهمي كه وجود دارد، اين است كه مرحوم آخوند استدلالي را در «كفايه» مطرح كردند كه غايت يعني حد؛ و حد خارج از شيء است. مرحوم اصفهاني در حاشيه كفايه، اين عبارت مرحوم آخوند را بر اصطلاح اهل معقول حمل كرده‌اند.

حال، اگر مقصود مرحوم آخوند از «**حدّ الشيء خارجٌ عن الشيء**» همين اصطلاح فلاسفه و اهل معقول باشد، اين اشكال مرحوم اصفهاني اشكال واردي است. اما اگر مقصود مرحوم آخوند اين باشد كه ما نه حدّ فلسفي را در اينجا مي‌خواهيم بگوييم و نه حدّ منطقي را، بلكه ما مي‌گوييم غايت يعني انتها و انتها يعني حد شيء؛ در اين صورت، حدّ شيء عرفاً خارج از شيء است. بنابراين، اشكال و فرمايش مرحوم اصفهاني ديگر وارد نيست. مرحوم آخوند مي‌خواهند بفرمايند هنگامي كه به عرف مراجعه مي كنيم، اگر عرف گفت چيزي حد براي چيز ديگري است، حد هميشه غير از خود شيء است وإلّا اگر خود شيء بود، ديگر حد شيء نمي شد. به عبارت ديگر، چرا در مثال « راه برو تا صد متري» رأس صد را مي گوييم حد است؟

براي اين كه اگر صد داخل در قبل باشد، ديگر نمي شود به آن گفت حدّ. از نظر عرف، اگر يک چيزي عنوان حد پيدا كرد، غير خودش است و معناي غيريت اين است كه خارج از شيء است. در اين صورت، اشكال مرحوم اصفهاني مجال مطرح شدن پيدا نمي‌كند. بنابراين، به نظر مي رسد كه فرمايش مرحوم آخوند در «كفايه» را بايد اين گونه معنا كرد؛ و بر اين اساس، غايت داخل در مغيا نخواهد بود. البته، لقائل أن يقول كه عرف چنين چيزي را نمي‌گويد؛ و اين گونه اشكال كند كه درست است عرف در بعضي از موارد، حد شيء را غير از خود آن شيء مي داند، اما در بعضي از موارد نيز حد را غير شيء نمي‌داند؟ بايد گفت: اين اشكال ديگري است؛ اما اگر مرحوم آخوند ادعايش اين باشد كه ما نمي‌خواهيم حدّ فلسفي را در اينجا مطرح كنيم ــ(ظاهر عبارت آخوند نيز همين است) ــ كلام مرحوم آخوند كلام متيني خواهد بود.

كلام متأخرين از مرحوم آخوند

حال، بايد نتيجه بگيريم؛ متأخرين (يعني آنهايي كه بعد از مرحوم آخوند آمده‌اند) خيال خودشان را راحت كرده و گفته‌اند:هنگامي كه استعمالات عرفيّه عرب را مي‌بينيم، در بعضي از موارد غايت داخل در مغياست؛ مانند اين عبارت كه مي‌گويند: «**كل السمک حتي رأسها**» ؛ و در بعضي موارد ديگر مي‌بينيم كه غايت داخل در مغيا نيست؛ مانند: «**كلوا واشربوا حتي يتبيّن لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود**» . بنابراين، نمي‌توان به صورت كلّي گفت كه غايت داخل در مغياست يا خارج از آن است. بلكه بايد بگوييم ما تابع قرائن هستيم؛ در هر جا قرينه داشتيم كه غايت داخل در مغياست، طبق آن قرينه عمل مي كنيم؛ و در هر جا قرينه داشتيم كه غايت داخل در مغيا نيست، باز طبق آن عمل مي‌كنيم.

اشكال به بيان متأخرين

ظاهر اين است كه كلام مرحوم آخوند دقيق تر از اين فرمايش است. اين كه بگوييم بر طبق قرائن عمل مي‌كنيم و در مواردي كه قرينه داشتيم غايت داخل در مغياست، به آن عمل مي كنيم؛ و هر جا قرينه داشتيم كه غايت خارج از مغياست، طبق آن قرينه عمل مي‌كنيم، اشكالي ندارد؛ ولي مشكله اصلي اين است كه در موارد نبود قرينه چه بايد بكنيم؟ اگر مولا به عبدش گفت «برو ده نفر عالم را اكرام كن» و فرض اين است كه اصلاً قرينه نداريم، مي خواهيم ببينيم آيا اينجا هيچ قاعده اولي وجود ندارد؟

به نظر مي رسد كه مرحوم آخوند به اين نكته توجه دارند و مي فرمايند عرف غايت شيء را غير از خود شيء مي داند؛ براي اين كه اگر غير آن نبود، غايت آن نمي‌شد. پس، مي توانيم بگوييم كه از نظر عرفي، عرف غايت را داخل در مغيا نمي داند؛ بله، اگر قرينه قائم شود كه غايت داخل در مغياست، به آن عمل مي‌كنيم. اين بحث اول در غايت، بحث دوم كه آيا غايت داراي مفهوم است يا نيست؟ را إن‌شاءالله فردا عرض مي‌كنيم.